ادعای کذب ناصر قفاری در انتساب تفرق مسلمین به شیعه

یکی از مهمترین کتابهایی که حدود سی سال است نوشته شده، «أصول مذهب الشيعة الإمامية الإثني عشرية - عرض ونقد». نویسنده آن ناصر قفاری است. سه جلد است. چه چیزهایی میگویند! میگویند جوان اه و عوام که هیچ، وقتی روحانیون شیعه این کتاب را خواندند سنی شدند! برای بخشی از این کتاب رده نوشته اند؛ برای بخش خاص امامتش رده نوشته اند. ولی برای بخشهای اصلی کتاب تا جایی که من میدانم هنوز [ردّیه] نوشته نشده است. کتاب را نگاه کنید. شروع میکند: بسم الله الرحمن الرحيم، قال الله تعالى في كتابه «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا» و «إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ». این دو آیه را میآورد و بعد شروع میکند. شروع عبارت را ببینید که چقدر زیبا است. من عرض میکردم معمارى اطلاعات، یعنی چیزهایی که همه قبول دارند را شما سر جایش نیاوردی. یک چیز دیگری بیاوردی. این را قشنگ اجراء کرده است. شروعش بعد از این دو آیه این است که اولین تفرقه ندازی بین امت اسلامیه شیعیان بودند. مقدمه را ببینید. بعد میگوید مسلمین به این آیات عمل کردند؛ همینطور بود تا عثمان کشته شد. **وقد كان المسلمون على ما بعث الله به رسوله من الهدى ودين الحق المواقف لصحيح المنقول وصريح المعقول، فلما قتل عثمان - رضي الله عنه وأرضاه - ووقعت الفتنة**[av1] »[1]. عثمان که کشته شد، فتنه درست شد. در ادامه توضیح میدهد که چرا عثمان کشته شد. ابن سبا راه افتاد و نظریه امامت و بدعت را در اسلام آورد. میگوید اصلاً مسلمانان خبر نداشتند و چیزی به نام امامت به گوششان نخورده بود. این آمد و راه افتاد، امام و امام را پخش کرد، لذا عدهای را تهییج کرد تا عثمان را کشتند. میگوید اول همه آرام بودند، ملت اسلامی همه خوشحال بودند و در ناز و نعمت بودند، اینها آمدند و اختلاف انداختند. شروع این کتاب این است.

حال شما به منابع خودشان مراجعه کنید و اینجا بگذارید. وقتی چیزهایی که خودشان قبول دارند را اینجا بگذارید، این مقدمه چنین زیبا تمام میشود.

شاگرد: یعنی متن کتاب تعلیقه زده بشود، بدون هیچ اظهار نظری؟

استاد: بله. یعنی آن هایی که او معمارى کرده را معکوس کنیم. خنثی کنیم. نگذاریم آن چیزی که نمیخواهد را نیاورد و آن چه که میخواهد را بیاورد. این خیلی اهمیت دارد. همین صفحه اول، زیرش چه بنویسند؟ از منابع خودشان بیاورند؛ عایشه چه میگوید؟ میگوید خلافت پدر من از سختترین ایام بر امت اسلامیه بود؛ «ارتدت العرب كافة». حال ما بگوییم همه عمل کردند! صاف و سالم بودند! در عیش و نوش بودند! خود شما اهلسنت آیه را چطور معنا میکنید؟ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ»[2]. این قوم را چه کسی معنا

می‌کنند؟ این قوم چه کسانی بودند؟ خودشان دارند که لشکر خالد بن ولید بود؛ می‌گوید اولین قوم ردّه، مالک بن نویره بود. «بقوم یحبهم» یعنی لشکر خالد بن ولید. آن وقت هیچ خبری نبود؟! صاف و سالم و آرام بود؟! اینها را بیاوری کافی است. برای کسی که می‌خواهد امت را یک اقیانوس آرام جلوه بدهد و بعد بگوید اولین کسی که اختلاف انداخت، شیعیان بودند.

از مطالب جالبی که دنبالش دارد، این است که می‌گوید امامت را ابن سبا درآورد. ابن سبا چه زمانی آمد؟ زمان عثمان. سالها بعد از خلافت عثمان آمد. شما یک شواهد ساده بیاوری، کافی است. مالک بن نویره را عرض کردم. چه کسی شک دارد که مالک بن نویره در زمان ابوبکر بود؟! چه کسی شک دارد که زکات نداد؟! با آن کرامت باهره ای که خداوند متعال برای مالک بن نویره تا روز قیامت گذاشته! به‌طوری‌که در تفسیر طبری بیایی و جور دیگری معنا کند؛ «اَثافیُ القِدر» را نگاه کنید. در تاریخ طبری[3] هست. طبری نقل می‌کند و می‌گوید وقتی خالد رفت و مالک را کشت. سر مالک را آوردند به‌عنوان اثافی القدر قرارداند. یعنی سنگ هایی که زیر دیگ می‌گذارند و آتش می‌کنند. می‌گوید سر مالک را زیر دیگ گذاشتند و آتش کردند و غذا پختند. طبری می‌گوید عجیب این است که دیگ پخته شد اما موهای مالک بن نویره نسوخت. بعد می‌گوید «من كثرة شعره». چون خیلی کثیف الشعر بود موهایش نسوخت.

ببینید خدا می‌خواهد این را بیاورد تا بعدی ها بفهمند آی موهای او چون کثیف بود نسوخت؟! ای خدا گذاشت در منابع شما بیایی این مالکی که شما او را کشتید، این کرامت الهی برایش بود که آتش بدن او را نسوزاند؛ حتی موهایش را نسوزاند. دیگ پخته شد؛ دیگ بزرگی هم بوده؛ لشکر بودند. اینها خیلی جالب است؛ گفته نمی‌شود. خب این مالک و این هم کشتن او! پس چطور همه راحت بودند؟! خود خلیفه دوم اشکال می‌کرد و می‌گفت اینها که نماز می‌خوانند ما چه کارشان کنیم؟! او گفت هیچ کجا در قرآن نیست مگر اینکه وقتی نماز می‌آید زکات هم در کنارش هست. مالک حاضر نیست به ما زکات بدهد. خب چرا زکات نمی داد؟! همه می‌دانند که چرا نمی داد. یک امر مبهمی نبود. خودش هم گفت. خودش از طرف پیامبر خدا متولی صدقات بود. در نقل خود اهل‌سنت هست. مالک از طرف پیامبر متولی زکات بود اما حالا می‌گوید من به شما زکات نمی‌دهم. او می‌گوید اگر نماز هم می‌خوانی نمازت فایده‌ای ندارد! اینها را کنار هم بگذاری و بعد بگویی هیچ خبری نبود؟! اختلافی نبود؟! امامت چه زمانی در آمد؟ ابن سبا بود که راه افتاد. اصلاً بین امت اسلامی چیزی به نام امامت نشنیده بودند. او آمد و گفت شما اشتباه کردید. در غدیر مسأله امامت بوده و امیرالمؤمنین علیه‌السلام امام هستند. آیا اینطور است؟! اصلاً اسمی از امامت نبوده؟! آنها دو کار می‌کنند که این دو کار فنّی بسیار مهم است. اول می‌گویند شیعه قرآن را قبول ندارند. شیعه برای اینکه گیر نیافتد قرآن را تحریف شده می‌دانند و خودشان را از بند قرآن راحت می‌کنند. حالا که از بند قرآن راحت شدند می‌گویند امامت. چون اگر بگویی امامتی که می‌گویی در قرآن هست؟! آن را که ندارند و می‌گویند قرآن که تحریف شده، قرآن تحریف شده را کنار بگذاری، امامتی هم که ما می‌گویی ثابت است.

ابن خلدون همین کار را می‌کند. شما یک شاهد ملموس از کتابها بیاوری، از اینکه پنجاه جلد کتاب کلامی بنویسید، بردش بیشتر است. قدرتش بیشتر است. قبلاً عرض کرده‌ام؛ تاریخ ابن خلدون را می‌دیدم. ابن خلدون هم همینطور است. می‌خواهد بگوید شیعه را ابن سبا درست کرد. ولی خب خدا که می‌خواهد مدافع باشد، نمی‌توانند حق را کتمان کنند. عنوان کتابش این است: «مبدأ دولة الشيعة». در اینجا می‌خواهد مقدمه چینی کند برای ابن سبا. می‌گوید بله، آن اوائل معلوم بود که در دل اهل البیت برای مسأله خلافت یک چیزی هست. اهل‌بیت یک نظری دارند. بعد اشاره می‌کند به «وفيها نقله أهل الآثار»[4]. به چیزی اشاره می‌کند که خلیفه دوم به ابن عباس گفت. ابن عباس گفت اگر اذن می‌دهی جواب بدهم. «فأذنَ له». خلیفه هم به او اذن داد. «فتكلّم بما عصب له»؛ ابن عباس به چیزی جواب داد که خلیفه دوم بسیار ناراحت شد. بعد شروع به پرخاش کردن کرد.

یادم می‌آید که من این را در تاریخ ابن خلدون دیدم و به دنبالش بلند شدم. او نگفت که چه گفته است. خب بگو ابن عباس چه گفت. کسی که تاریخ ابن خلدون را بخواند اصلاً مطلع نمی‌شود که حرف ابن عباس چه بود. کسی که دنبالش بلند می‌شود می‌بیند عجب! حالا دیدی که امامت را ابن سبا درآورد؟! ای قبل از ابن سبا در منابع خودِشما موجود است. یک شاهدی پیدا می‌کنید که ابن خلدون نیاورده. بعد می‌بینید در الکامل ابن‌اثیر هست. قبلش طبری دارد. چه بود؟ خلیفه دوم به ابن عباس گفت: قوم ما ای قوم شما نخواستند برای بنی هاشم بین نبوت و خلافت جمع کنند. «كرهوا أن يجمعوا لكم النبوة والخلافة»[5]. قوم شما یعنی قریش. ابن عباس گفت «ان تأذن لي في الكلام وتمط عني الغضب تكلمت». گفت بگو. یعنی دیگر مطلبی نیست. ابن عباس دو آیه می‌خواند. هر دوی آن‌ها می‌گوید مسأله امامت و خلافت اهل البیت از ناحیه خدا است. یعنی حتی از پیامبر خدا نیست. خیلی جالب است. یعنی ابن عباس در یک مناظره‌ای که آن‌ها نقل می‌کنند تصریح می‌کند که امامت نازل من عندالله است. در قرآن آمده است. نه اینکه شما بگویید عبدالله بن سبا آورده است. همین یک شاهد کافی نیست؟! خیلی شاهد هست. باید جمع‌آوری شود تا ببینیم ابن سبا چه کاره بوده که بخواهد امامت را بیاورد. مفصّل قبلش مطالب مطرح بود. در منشده های امیرالمؤمنین در شوری هست. در زمان شوری که هنوز ابن سبا نبود. ابن سبا چندین سال بعد از شوری آمد. این‌ها یک چیزهای روشنی است که این حرف‌ها مطرح بوده است.

---

[1] أصول مذهب الشيعة الإمامية الإثني عشرية - عرض ونقد - نویسنده : القفاري، ناصر جلد : 1 صفحه : ۵

[2] المائده ۵۴

[3] تاريخ الطبري = تاريخ الرسل والملوك، وصلة تاريخ الطبري (۳/ ۲۷۶)

[4] تاریخ ابن خلدون (۳/ ۲۱۵)

[5] الكامل في التاريخ (۲/ ۴۳۸)

[av1]??? ???

بازبینی #4
ایجاد شده 1 ژانویه 2026 12:54:10 توسط ... .
به روزرسانی شده 4 مارس 2026 15:40:24 توسط ... .